

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید
۰۶ سپتمبر ۲۰۱۵

فایده های استاد شدن!

بخش دوم

ششم:

اگر حقیقت جازز الخطأ بودن انسان را که آقای فارانی در سنین شاید هشتاد سالگی به کشف آن نائل گردیده اند دقیق تر بررسی کنیم، به این نتیجه می رسیم که آقای فارانی اساساً از شش منبع معرفت؛ آموزش مدرسی، آموزش اجتماعی، آموزش از طبیعت، هوش، تجربه و بالاخره عقل، که به نسبت داشتن کامل آن مدعی استحقاق لقب و داشتن حق اعطای لقب استادی هستند، به هیچ وجه نتوانسته اند استفاده درستی بکنند؛ اگر بپذیریم که از آموزش، هوش و عقل کاملی که می توانستند از آن به درستی استفاده کنند، برخوردار بوده اند.

چرا؟ چون فهم چنین مطلبی، یعنی جازز الخطأ بودن انسان، در قدم نخست از اعتقادات و باورهای سنتی جامعه، خواهی نخواهی به اذهان و افهام کودکان و نوجوانان و جوانان ما، همچنین به اذهان و افهام بزرگسالان کم هوش ما انتقال می یابد؛ و در قدم دوم از راه آموزش در مدرسه و مکتب و... امکان ندارد که دانش آموز، به خصوص حین آموختن دروس دینی، به این مطلب ملتفت نشود و در قدم سوم یک انسان باهوش نتواند از راه حداقل دو حس: چشم و گوش، و از راه هوش و تجربه و عقل به این امر مسلم و عینی و قطعی آگهی نیابد که انسان جازز الخطاست؛ مگر این که از عقل و هوش کاملاً بیگانه باشد!

دست یافتن به این حقیقت غیرقابل اغماض - هم به معنی چشم پوشی و هم به معنی غیرقابل عفو - نشان از آن دارد که آقای فارانی نه در مدرسه و در دوران آموزش به چیز هائی که باید می آموخت و آموخته می شد، علاقه و دلچسپی داشته است، نه در محیط به آنچه به عنوان تفکرات سنتی پنداشته می شده است و نه عادت بدان داشته است که از هوش و عقل خود و از تجربه هائی که به کرات، از پیدایش بشر تا امروز و از کران تا کران جهان، رخ می داده است و هر روز رخ می دهد، در این زمینه کار بگیرد.

یکی از دلایل پریشان نویسی وی و یکی از دلایلی که ایشان به معنی و مفهوم کلمات و جملات خویش توجه ندارد و هر چه به کله شان گذر کرد همان را می نویسند، همین نداشتن هوش و عقل و همین بی توجهی شان به مسائل در زندگی در طول حیات شان است که اینک - همیشه چنین بوده است - در کلام یا در نوشته های شان به دفعات انعکاس می یابد - امر مسلمی که در هشتاد سالگی به ایشان مدلل می شود؛ یا شاید گفته استاد شان باشد که او آن را بدون فهم و درک کامل، برای این که دیگران فکر کنند که آقای فارانی هم می توانند فکر کنند، طوطی وار نشخوار می کنند!

به هر دلیلی که باشد، این مرد واقعاً قابل ترحم است! خواهش من، به عنوان یک دوست قدیمی این است که ایشان بیشتر از این خود را "خپله خند" نکته دانان ن سازند و قلم را بیوسند و به گوشه ای به عنوان یادگار چند روزی که عقل شان نو به بار نشست بود بگذارند و به جای نوشتن به مطالعه کتاب های "آگاتا کریستی" یا "جان لوکاره" یا "جان رول" و... بپردازند تا به باریکی های مسائل، در وقت نوشتن، اگر باز هم شوق نوشتن به سر شان زد، توجه و احاطه پیدا کنند. یا به آموزش اصول منطق نزد استاد هاشمیان خود را مصروف بسازند!

هفتم:

نوشته می کنید:

"لغاتی که در فرهنگ های ایرانی آگاهانه به آن [ها] پرداخته نشده و یا عمداً غلط نویسی کرده اند، بیشترین جوانان ما زمانیکه به معانی آنها دسترسی پیدا نمیکنند و یا معانی غلط داده شده فرهنگ های ایرانی را می آموزند ناچار [ناچار] از استفاده آن کلمه میگذرنند یا همان غلط را به نفع تفوق طلبی ایرانی ندانسته مورد استفاده قرار میدهند. بطور نمونه در غلط نویسی به اصطلاح فرهنگ معتبر [اسم اصلی کتاب لغتنامه است] دهخدا مراجعه کنید اسم "سمنگان" را که در شاهنامه نیز از آن یادآوری شده شهر موجود و آفتابی سمنگان را در اهواز عربی سرحد عراق مربوط ایران می نویسند و..."

خوب، آقای فارانی! اگر از شما سؤال شود که شما این معلومات را چگونه (پرسیدم چگونه، نه از کجا) به دست آورده اید، احتمالاً دو جواب ارائه خواهید کرد:

۱- آن را از دوره ... جلدی لغتنامه دهخدا که در خانه دارم یادداشت نمودم.

۲- آن را از لغتنامه دهخدا که آنلاین شده است نقل کردم.

در هر دو صورت اولین سؤالی که در ذهن انسان خطور می کند، اینست: شما که می دانید دهخدا آدمی است که علیه افغانستان و مردمش تعصب دارد، غلط نویسی است و فرهنگش هم معتبر نیست، چرا به لغتنامه او مراجعه می کنید؟ سؤال دوم این خواهد بود که شما می گوئید ما از "خود پوره هستیم!" کسی که از خود پوره باشد، چه نیازی به خرید یک دوره از لغتنامه دهخدا، که ارزان هم نیست، شاید پنج صد تا هزار یورو، و چه نیازی به نگهداشتن آن در کتابخانه خود دارد؟

یا اگر آن را در خانه ندارید و از اینترنت نقل کرده اید، چه نیازی دارید که وقت گرانبهای تان را، مخصوصاً در این روز ها که مصروف انجام بخشی از کارهای شاق نوشتن لغتنامه دری به دری هستید، صرف گردش و پالیدن لغات، اعلام و... در آن فرهنگ کنید؟

با این نوشته شما، در این وقت که شما مصروف کار روی به اصطلاح "قاموس دری به دری" هستید، هر خری می فهمد که شما برای تهیه و تدوین وظیفه ای که به شما سپرده شده است و توضیح پیرامون مثلاً موقعیت، آب و هوا، سابقه تاریخی، نام ها و ابنیه و آثار باستانی "سمنگان" مجبور به تهیه مدارک بوده اید و بهترین و قابل دسترس ترین جا برای این کار از نظر شما همان لغتنامه دهخدا بوده که بزرگترین لغتنامه به زبان فارسی/دری در جهان است. فرهنگی که از نظر بزرگی و اهمیت در زمره بزرگترین فرهنگ های دنیا، حتی از سوی دانشگاه های اروپا، شناخته شده است. ولی بعد از مراجعه به این فرهنگ با خوشحالی متوجه می شوید که برای نقد چیزکی یافته اید و...

من هرگز منکر آن نبوده ام که ما در دوره های مختلف تاریخ، همین امروز هم، دانشمندانی داریم که اگر بی عقلان فضل فروش و استاد نمایان بی مایه با استفاده از تریبون های مرموز و تخریبگر و تجارت پیشه به دهن آن ها نزنند و آن ها را از گفتن عقاید شان باز ندارند، نشان می دهند که از کسی کم نیستند، اما این را هم نباید فراموش کنیم که در

طی شصت - هفتاد سال اخیر بسیاری از روشنفکران ما، به شمول خود شما، آقای فارانی، ریزه خواران خوان کار های ادبی و فرهنگی ایران بوده اند. و این را هم نباید فراموش کرد که همه ایرانیان بد نیستند، همان گونه که همه افغانان خوب و یا بد نیستند.

گفته می شود که شعر سپید یا شعر نو را برادر بزرگ شما، آقای محمود فارانی، در افغانستان رواج داد. اگر راست باشد، از ایشان بپرسید که این شعر از کجا برخاست و از چه راهی به افغانستان رسید؟ اما پیش از آن می خواهم شما خود را از اسارت تعصب بی جای تان آزاد کنید، و بعد دنبال این سفر را تا پیدایش این نوع شعر در افغانستان بگیرید! زیرا ترس از آن دارم که باز هم هوای دیوانگی و تحریف به سر تان نزنند و از کاه کوه، یا از کوه کاه نسازید و خدای ناخواسته به برادر بزرگ تان هم از روی تعصب تعرض نکنید و...!

همین اکنون، اگر به نوشته های شما به دقت نگریسته شود، شما کلمات ایرانی را بدون این که خود متوجه باشید به همان معنایی که ایرانی ها آن ها را به کار می برند، به کار می برید. این کار شما نمایانگر آن است که رگه ها یا رسوبات گرایش هائی که شما در جوانی - تا چند سال پیش هم - به زبان و ادبیات و فرهنگ ایران داشتید، هنوز هم در عمق ذهن شما وجود دارد.

برای من جای افتخار است که برخی از افغانان می خواهند کار های بزرگ و برجسته ای انجام بدهند، اما بزرگان واقعی، و پیش کسوتان قابل تکریم فرهنگی را، در هر دیاری که هستند، باید حرمت بگذاریم. شکسپیر و گوته و شیلر و حافظ و سعدی و الیوت و جامی و مولانا و تاگور و خلیلی و... و هوگو و کافکا و تولستوی و برشت و دیکنز و راسل و قریشی و پوشکین و هدایت و پژواک و حسینی، با آن که هر کدام مسقط الرأس معین و مشخصی داشته اند، به هیچ کشوری تعلق ندارند؛ مال و افتخار همه جهان بوده اند. همچنان آنانی که در کار تدوین فرهنگ بزرگ آکسفورد و یا کامبریج و لغتنامه بیشتر از چهار صد هزار کلمه ئی دهخدا همت گماشته اند.

می خواهم در اخیر این مبحث یک نکته را برای تان توضیح کنم و آن اینست که یکی از دوستان بسیار شریف و مهربان که از مدتی در یکی از شهر های برلین اقامت دارد به تازگی - شاید از یک سال بدینسو - با تلاش شخصی خود به نشر جزوه ای فرهنگی به نام افغانستان آغاز نموده است. شماره جدید را قرار است در باره ولایت "زابل" بیرون بدهد. به من تلفون کرد و موضوع را گفت. برایش گفتم:

"نزد یکی از دوستان دایرة المعارف افغانستان موجود است، می روم و می بینم که در مورد زابل در این دایرة المعارف چه نوشته شده است. هر چه بود یادداشت می کنم و می فرستم."

به آن دوست تلفون کردم، وقت گرفتم، و به روز معهود به خانه ایشان رفتم. از سائر بحث ها که بگذریم، دایرة المعارف را باز نمودم و با تعجب ملاحظه کردم که تقریباً هیچ چیزی که قابل استفاده باشد در مورد زابل در آن یافت نشد.

می خواهم آنچه را که در دایرة المعارف افغانستان در مورد زابل نوشته اند در اینجا برای قضاوت شما محترم و مقایسه کار ما با دیگران، نقل کنم. این شما و این هم نوشته دایرة المعارف افغانستان در باره زابل:

"زابل: ولایت قلات (کلات) دیده شود." زیر نام "کلات" چیزی نیست و زیر نام "قلات" می نویسند: "قلات غلزائی: حکومتیست مربوط ولایت قندهار مرکز حکومتی قلات بوده و قلات بین مقر و قندهار بین معبر عمومی کابل و قندهار واقع است. در آنجا کاریز های متعدد وجود دارد، اراضی آن نسبتاً حاصل خیز است. و هر نو [نوع] محصولات زراعتی پیدا می شود. دریای ترنگ از نواحی قلات عبور می نماید."

تمام معلومات در مورد "زابل" در این مأخذ مهمی که تحت نظر دولت و به کمک بیشتر از سه صد نفر ترتیب شده است، مأخذی که در مجموع فقط به ۵۳۶۹ صفحه می رسد؛ همین بود!!

وقتی به این سند مهم نگاه می‌کنم و به برخی از نوشته‌ها در درجهٔ ابراز نظریات افغان جرمن، به این فکر می‌افتم که آنانی که با دهن‌های کف کرده از ظاهرخان دفاع می‌کنند، آیا به این گونه مسائل، هرچند کوچک، ولی بااهمیت، هم توجه دارند؛ یا خیر!!

تهیهٔ دایرة المعارف افغانستان در زمان ظاهر شاه شروع شد و در همان زمان خاتمه یافت. چیزی که در این دایرة المعارف بسیار قابل دقت و تعجب است، اینست که از جلد اول تا نیمه‌های جلد پنجم تدوین کنندگان این دایرة المعارف تا حرف "ح" رسیده‌اند و از نیمهٔ دوم جلد پنجم که حوصلهٔ شان تنگ شده است با سرعت عجیبی تمام حروف باقی مانده را (که ممکن نبوده است همه را قید و تعریف و توضیح و تشریح کنند) درج نیمهٔ دوم جلد پنجم و ششم نموده، کار را تمام اعلام کرده و دل‌شاه را که از دنیا بی‌خبر بود، خوش ساخته‌اند!

به معنی دیگر در حدود ۴۵۰۰ صفحه را برای هشت حرف، از "الف" تا "د" و متباقی ۸۶۹ صفحه را برای کمی بیشتر از بیست حرف تخصیص داده‌اند. کار بیشتر از سه صد نفر را (اسامی تمام کسانی را که در تدوین این دایرة المعارف سهم داشتند می‌توانیم در صفحات اول هر جلد مشاهده کنیم) اگر در برابر کار ۴۸ نفر، به قول آقای فارانی، محاسبه کنیم سهم هر افغان در تدوین دایرة المعارف افغانستان چیزی کم ۱۸ صفحه و کار هر ایرانی دقیقاً ۵۶۳ صفحه است که تقریباً ۳۲ برابر کار افغانان می‌گردد.

هشتم:

اطلاق کلمه "چراغ‌کش" به استاد نگارگر شاید یکی از گناهان غیرقابل عفو آقای فارانی باشد که از طبع نازآمده و عقل نامجرب‌شان ناشی شده است. من از آقای فارانی انتظار داشتم که، طی این همه سال، ایشان یکبار چنین یک کلام را خطاب به طالبی که به هزارها مکتب را به آتش کشیده است و هزاران متعلم را از رفتن به مکتب باز داشته و صد‌ها کودک را، همینطور معلمان را، به خاطر رفتن به مدرسه و آموزش سر بریده و ده‌ها بار متعلمان مدارس را مسموم ساخته تا از رفتن آن‌ها به مدرسه جلوگیری کند و درب علم و روشنایی را به روی آن‌ها ببندد، با چنین کلماتی یاد کنند و آن‌ها را برای این کار شان تقبیح یا محکوم نمایند؛ ولی ایشان شاید یکبار هم این کار را نکرده باشند! شاید به خاطر گل‌روی طالبان نکتائی دار، مانند آقای هاشمیان یا آقای جهانی که بالاخره فهمیده نشد به کدام راه روان است و ویژگی‌های ذاتی تفکر شان چیست. در مقابل شخصی را که عمری سمت استادی داشته است، چراغ‌کش می‌خواند!

به نظر تقریباً اکثریت مردم جهان، طالب با آن همه کارهای جاهلانه اش مستحق احقاق این لقب است؛ نه اشخاصی، مانند استاد نگارگر که عمری را در راه برافروخته نگهداشتن مشعل پر فروغ علم و دانش و خدمت در معارف کشور سپری نموده و به صد‌ها جوان این خاک در این راه یاری رسانیده‌اند!

مطمئن هستم که آقای فارانی هم این کلمه را برای استاد نگارگر از روی آگاهی کامل و درک دقیق و عقلانی نزده‌اند. و این را هم می‌دانم که کاربرد این سخن برای استاد نگارگر، همین اکنون ایشان را هم ناآرام ساخته است و در اساس ایشان قصد استعمال آن را برای استاد نگارگر نداشتند، منتها چون مغز شان قدرت باز کردن به وقت پوستهٔ برخی از معانی دیرپاب را ندارد، هرچند معنی "چراغ‌کش" چندان دیرپاب نیست، از روی نفهمی، نادانسته و یا لاشعوری این سخن را به زبان رانده‌اند!

اگر توصیهٔ من، که گفتم قلم را ببوسید و... مورد قبول شان واقع نشود، از ایشان می‌خواهم که در آینده پیش از این که کلمه‌ای را در جمله‌ای یا عبارت و جمله‌ای را در یک بند یا در یک متن به کار می‌برند، کمی پیرامون معنی آن کلمه یا آن عبارت یا جمله فکر کنند! دنیا گل و گلزار می‌شود، قیل از این کار، اما از آقای نگارگر، این مرد محترم و بی‌غرض، که بی‌جهت به او مشکوک شده و اهانت نموده‌اند، عذر بخواهند!!

نهم:

فکر نمی‌کنم من هیچ یک از نوشته‌های استاد نگارگر را ناخوانده گذاشته باشم، زیرا نوشته‌های ایشان از هر زاویه‌ای که دیده شود چیزی برای خواندن و آموختن دارد. افکار ایشان با دقت تمام بدون این که سایه احساسات بر آن‌ها دامن بگستراند از یک ذهن وقاد به روی کاغذ تراوش می‌یابد. آقای فارانی نوشته می‌کنند که "ایشان تحت احساسات برای بار اول نظری را ارائه کرده‌اند که خلاف روش خودشان است."

به نظر من و به نظر همه کسانی که نوشته‌های استاد نگارگر را با دقت تمام و بدون حب و بغض می‌خوانند و از روی نوشته‌های ایشان وی را درک می‌کنند، حتی کسانی که مورد نقد ایشان قرار می‌گیرند، احساسات اصلاً در نوشته‌های ایشان راهی ندارد.

شاید برای کسانی که، چون تحمل نقد نوشته یا عمل خود را ندارند، چون نقد ضربان قلبشان را بالا می‌برد و جریان خونشان سرعت می‌یابد، چون احساساتشان جریحه دار می‌شود، چون خود را بالاتر از یک انسان و غیرقابل نقد می‌دانند، چون بیش از حد مغرور هستند، چون خود را عقل کل و عقل عالم می‌پندارند، چون هیچ‌گاهی در کار خود اشتباهی را متصور نیستند، چون حوصله شنیدن حتی حرف حق را هم ندارند، حرفی که از روی تعقل با منتهای تواضع یا از روی تعذر گفته می‌شود، احساسات پنداشته می‌گردد.

به فکر قاصر من آقای فارانی هنوز به معنای دقیق کلمه احساسات که معادل دچار هیجان شدید و تند و آنی شدن می‌باشد، آشنائی ندارند. اگر به این معنای این کلمه آشنائی می‌داشتند، قبل از این که نسبت به استاد نگارگر به عنوان یک انسان احساساتی برافروخته شوند، با آن همه تحمل و نرمخویی و خشوع، به نوشته خود یک نظر مختصر می‌انداختند و می‌دیدند که نوشته خودشان چقدر با هیجان و احساسات کودکانه فراهم آمده است! نوشته ایشان، مانند سایر نوشته‌های شان، نمایانگر آنست که آقای فارانی همیشه بدون تأمل و بدون مصابرت و تعقل دست به قلم می‌برند؛ و بدون این که بدانند که در چه مورد و به چه اندازه و چگونه صحبت کنند!

دهم:

نمی‌دانم نوشتن کلمه "منفرد" به شکل "منفرید"، آنهم چندین بار چه مطلبی را بیان می‌کند؟ اگر منظور این باشد که آقای نگارگر نمی‌فهمد که شکل درست این کلمه "منفرد" است نه "منفرید"، باید بی‌پرده، پوست کنده و بالصراحه گفته شود که چنین تصویری از روی خامی بیش از حد آقای فارانی می‌باشد. مردی که ادبیات خوانده و سال‌ها این رشته را در دانشگاه تدریس نموده و عمری شعر گفته و مقاله و مضمون نوشته و بحث‌های فلسفی و کلامی داشته و مقام شامخی در میان مولوی‌شناسان افغان دارد و... آیا ممکن و متصور است که این کلمه را غلط بنویسد؟

کاری که از آقای فارانی سر زده است، تنها از ملا نقطه‌ئی‌ها، آن‌هایی که همواره پی‌نقطه می‌گردند، انتظار می‌رود. از کدام یک از ما نیست که امروز حین تایپ نوشته‌ای غلطی املائی سر نزنند، یا "او" یا "ب"ی در جایی کم و زیاد نشود؟

چندین هزار بار باید این سخن که "عاقلان پی‌نقطه نروند" تکرار شود، تا ما یاد بگیریم که خرده اشتباهات را مانند کودکان بیشتر از این با احساسات و کف زدن‌های طفلانه به رخ یک نویسنده، آنهم یک شخصیت علمی واقعی نکشیم؟! بیائید این وظیفه را به ویراستاران یک نوشته بگذاریم که بدون داشتن سودای به رخ کشیدن برای کم زدن نویسنده، به این کار منحیث وظیفه مصروف است.

اگر فکر می کنید که با ذکر خرده غلطی های املائی دیگران شما دانا و فهیم معلوم می شوید، قبول کنید که در اشتباه هستید. با این کار نه تنها احترام شما در انظار مردم دانا و فهیمه بلند نمی رود، که وقار و حیثیت تان پائین تر از آنچه هست نزول می کند! شما خود را خرد و کوچک می سازید، نه جانب مقابل را!

در سطر دوم و چهارم صفحه اول همین مقاله، آقای فارانی، با همه دقتی که در موقع نوشتن به خرج داده اند، دو اشتباه نموده اند. یکی، ارتباط "لغاتیکه" با "آن ها"، که آقای فارانی آن ها را بدون "ها" نوشته کرده است؛ و دوم، حروف "ن" و "الف" را در کلمه "ناچار" جدا از "چار" نوشته می کنند! من، هرچند عادت ندارم که دست به چنین انتقاد هائی بزنم، اما در اینجا به گونه استثنائی و فوق العاده اینکار را کردم تا خود آقای فارانی را متوجه این اصل بسازم که شما هنوز هم به این حقیقت باور ندارید، گرچه نوشته اید، که انسان جایز الخطاست و کار بزرگان بخشیدن است!! اگر از من می شنوید، تمرین خود سازی کنید!!

یازدهم:

گذشتن بیست تا سوالیه پی در پی شاید سبب جلب توجه بی سوادان، یا کسانی که نوشته ها را سر سری می خوانند و حین خواندن متوجه سوال نمی شوند و تنها وقتی متوجه اهمیت سوال می شوند که آنهمه سوالیه را می بینند، از بعضی نظر ها، درست باشد؛ اما از نقطه نظر دستور زبان و قواعد ساختاری و نوشتاری چنین کاری به هیچ صورت و در هیچ زبانی درست نیست.

از بحث زیاد در این خصوص صرف نظر کرده تنها می خواهم که از شش زبانی که به عنوان زبان های رسمی دنیا در سازمان ملل صحبت می شود، یا هر زبانی که شما، آقای فارانی، با آن بیشتر آشنا هستید، یک مثال بیاورید که در اخیر یک جمله استفهامی یک بار کسی به این اندازه علامت سوالیه گذاشته شده باشد؟ یا استادان، شعراء، ادباء و زبان دانان متقدم زبان ما دست به این بدعت زده باشند؟

شما چه فکر می کنید؟ آیا مردم عقل ندارند؟ به فکر من کسی که بیشتر از همه به نوشته ها، به جملات، به عبارات، به مفاهیم و مقوله ها و معانی کلمات و... دقت کند شما هستید! کسی که در هشتاد سالگی متوجه می شود که انسان جائز الخطا است بیشتر به مراقبت و تمرکز فکری و باریک بینی نیاز دارد تا دیگران!

ادامه دارد

۲۰۱۵/۰۹/۰۵